



## رستاخيز ادبي ايران دفاع از ادبيات گذشته ايران

۲

از هياهو زياد ترسيد البته در اين هياهو و بازار آشفته از زمزمه‌هاي مخالف نبايد هراسيد و حتي قصور كساني را كه بسبب غافل بودن از معني حقيقي ادبيات شعر و شاعري را بيهوده مي‌يادارند و برسعدي و حافظ عيب ميگيرند و اعتراض بر اسرار عام غريب مي‌كنند بايد هم بزبان حافظ عذر نهاد و يقين داشت كه در باب شعر و ادب در اشتباهند و هنوز بتفاوت طرز فكر و بيان شاعرانه باروش و گفتار فلسفي و ديني و اخلاقي و علمي پي نبرده‌اند و «چون نينند حقيقت ره افسانه زنند».

شايد اگر امروز ببلان سخنگوي شيراز هم زنده ميشدند و هممه مخالفان را ميشيدند بجاي آنكه ششمگين شوند بر گمراهي آنان دريغ ميخوردند و از راه شفقت در هدايت گم‌شدهگان كه دعوي پشوائي دارند ميگو شيدند.

سنائي هم اگر سر از خاک برآورد و بعضي از فرزندان ايران را ميديد كه از آسيب

\* جناب آقاي دكتور غلامعلي رعدي آذرخشي، رئيس دانشمند دانشكده ادبيات دانشگاه  
ما، سفير سابق شاهنشاه آريامهر و رئيس همت نمايندگي ايران در يونسكو - سناتور سابق

تدبید انقلاب و گرم‌وسرد دوره تحول، اعتدال ذوقی خود را از دست داده و از درك لذات معنوی محروم شده‌اند با مهربانی، آهسته در گوش آنان میگفت: جان پدر!

## چه شوی با کلاه بر منبر چه روی بازگام در گلزار!

پیام به‌مدعیان  
اصلاح

منهم در این گفتار قصد معارضه با آنان ندارم و اگر احتیاجی با احتجاج و استدلال باشد این کار را به موقع دیگر میگذارم ولی چون از دردشان آگاهم فقط بنام غمگساری و با نهایت ادب با آنها میگویم که اگر واقماً هم نیت پاک و قصد اصلاح دارید در انتخاب وسیله بخطا مبروید زیرا ایرانیان و بیگانان چندتن مرد نامی را از نوابغ و مفاخر ادبی ایران میشمارند و کسی که در انتقاد آثار و افکار آنان حد ادب و انصاف و احترام را نگاه ندارد مردم حتی بشنیدن سخنان حق او رغبتی نخواهند داشت. آیا جائز است که در مقام نصیحت پسری، سخن خود را بادشنام و ناسزا درباره پدر او آغاز کنید؟ بهوش باشید و در این هوای مه‌آلود با چشم نزدیک بین و بازوی لرزان قلب مادر و یا پیشانی فرزندان خود را آماج تیر خطا قرار ندهید.

اگر خدای نخواست با وسوسه اهریمن خودپرستی چنان می‌پندارید که تساریخ جهان افتخار این مخالفت و شهرت را برای اولین بار بنام شما ثبت خواهد کرد بدانید که در دفتر کهنه روزگار این بحث تازه نیست و می‌توانید سرگذشت و سرنوشت اینگونه طغیانها و عصیانهای ادبی را از تاریخ ادبیات هر کشوری پیرسید و جواب بشنوید و آنگاه درباره خود نیز داوری کنید.

سرگذشت  
دوگمراه

دانشمندان گرمی، دوباره روی سخن را بشما که در این مجلس حاضرید برمبگردانم و تمنی میکنم با توجه به سوألی که خواهم کرد بر من منت بگذارید. آیا گوینده و نویسنده عقاید و عباراتی را که اینک نقل میکنم میشناسید: «شاعری مکتب بداخلاقی است»، «شعر با خرد سازگار نیست»، «من از کار خنده‌آور مردمی در شگفتم که عمداً دست بشیوه‌ای زده‌اند که نتوانند مقاصد خود را بدرستی و آسانی بیان کنند».

سروران من! این روزها گوش شما بحدی با اینگونه عبارات آشنا شده است که شاید فوراً گمان برید من آنها را از مقالات بعضی از روزنامه‌ها و مجلات تهران در این چندسال و چندماه اخیر استخراج کرده‌ام. ولی چنین نیست.

جمله اول که شنیدید خلاصه عقاید مردی است انگلیسی بنام «استفن گاسن» که چهار قرن پیش و بسال ۱۵۷۹ میلادی درباره شعر و شاعری لب بناسزا گشود و دو عبارت دیگر از

«آنتوان هودارد و لاموت»<sup>۱</sup> فرانسوی است که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم میلادی میزیست. امیاد ارم دربارهٔ این دویاغی انکارپیشه نیز که دیربست لب ازگفتار فروبسته‌اند باشتاب و بیرحمی داوری نفرمائید و اوضاع زمان و محرومی آنها را از سرمایهٔ ذوق و هنرمندی عذرخواه آنان بدانید.

استفن گاسن از کسانی بود که در تاریخ انگلستان بنام «پودیتن» خوانده میشوند و عقاید آنان از حیث خشکی و پابندی بظاهر احکام دینی و مخالفت با امور ذوقی بافکار کسانی شبیه بود که در ایران بنامهای مختلف از قبیل قشری و متعصب و زاهد ظاهر پرست و مدعی غافل از اسرار عشق و مستی و غیره معروف بودند.

زیانهای نیز که با نشر عقاید این طایفه بر شعر و هنر انگلستان وارد آمد مشهور است. گذشته از این در سدهٔ شانزدهم و هفدهم که عهد رستاخیز معنوی و دورهٔ تحول عظیم ادبیات انگلیس بود شعر و شاعری مورد توجه خاص قرار گرفته و این افتخار دیگگ حسد مخالفان و مدعیان حمایت از اخلاق حسنه و خاصه بیخبران از رموز هنرهای زیبا را به جوش آورده بود.

نغمهٔ مخالفی نیز که یک قرن بعد در طلبهٔ ساز بدآواز «لاموت» فرانسوی پیچید ظاهراً با انگشت آن بیچاره ولیکن با مضراب حوادث و علل اجتماعی و در بزم افسردهٔ شعر آن روز فرانسه نواخته می‌شد. زیرا دیرگاهی بود که بین پیروان ادبای قدیم یونان و روم و طرفداران برتری معاصرین بر قدما و همچنین میان اهل ذوق و ارباب علم نزاع بزرگی در گرفته و گسرد و غبار اعتراض و انتقاد و طعن و طنز پهنهٔ پهناور سخن را تیره ساخته بود. از سوئی در نتیجه رواج فلسفهٔ «دکارت»<sup>۲</sup> فرانسویان در هر مقوله‌ای بجستجوی برهان عقلی افتاده بودند و مزاجهای افراطی این بحث را تا سرحد لطیفه‌های نهانی «که شعرا آن خیزد» میکشاندند. از سوی دیگر مشعل پرفروغ آثار و هنرهای یونان و روم قدیم هنوز بر دل و جان شیفتگان زیبایی پرتوفشانی می‌کرد و با آنکه منطق و تجربه در اثبات تفوق متأخران بر پیشینیان میکوشید و لسی در دیدهٔ اغلب هنردوستان هنوز سحر فرانسوی با معجزهٔ یونانی یارای پهلوزدن نداشت.

در این کشمکش پهلوانان نام آوری مانند «داسین»<sup>۳</sup> و «بوالو»<sup>۴</sup> و «لافونتین»<sup>۵</sup> از طرفی و «پرولنت»<sup>۶</sup> و «فونتئل»<sup>۷</sup> و «سنت ادرمون»<sup>۸</sup> از طرف دیگر دست و پنجه نرم کرده و بجائی نرسیده جان‌بجان آفرین سپرده بودند.

۱- Antoine Houdare de la motte

۲- Racine (Jean 1639)

۵- Lafontaine (Jeanede) 1621-1695

۷- Fontenelle 1657-1757

۲- Descartes

۳- Boileau (Nicolas) 1639-1711

۶- Perrault (Charles) 1628-1603

۸- Saint-Evrement 1610-1703

در چنین گیروداری که هنوز تندباد انقلاب فکر و ذوق در دامنه‌های آلپ بسختی می‌وزید و چند صباحی میدان از حریف قوی دست خالی بود لاموت اسب دعوی می‌تاخت و سر، سرسام گرفته را بر درودیوار میزد و اشتلم می‌کرد. اما این کشمکش دیری نپائید. عاقبت حق مطلب ادا شد و هر دو گروه سرفرمان داور انصاف نهادند. شعر و شاعری نیز پایدار ماند. بزودی «دلتر»<sup>۱</sup> پدید آمد و بشعر فرانسه رونق نوینی بخشید و لاموت از زبان «دوسو»<sup>۲</sup> جرابها و هجوها شنید. از آن روز تاکنون نیز چشمه زاینده ادبیات فرانسه خشک نشده است و گویندگانی مانند «لامارتین»<sup>۳</sup> و «هوگو»<sup>۴</sup> و «دینیی»<sup>۵</sup> و «بودلر»<sup>۶</sup> و «مبو»<sup>۷</sup> و «پول والری»<sup>۸</sup> و «کلودل»<sup>۹</sup> آتش آسمانی شعر را در سینه خود و هم‌میهنان فروزان نگهداشته‌اند.

امروز هم فرانسویان هنگام یاد از لاموت روان آزرده او را با عذرهای مقبولی شاد میکنند و میگویند: بر او رحمت آرید زیرا گذشته از اینکه یکی از فرزندان نفرین‌کرده دوره تحول بود و با آنکه خودش در اوایل حال شعر می‌گفت از موهبت ذوق سلیم نصیبی نداشت درست مانند مرد نایبائی که در باره رنگها اظهار عقیده‌کند او هم از رهوشعر سخن میراند.

در باب شکست و رسوائی همکار انگلیسی لاموت یعنی «استفن گاسن» نیز که ذکرش گذشت همین بس که بگوئیم آن بیچاره هم تا لب باعتراض گشود خامه توانای «سیدنی»<sup>۱۰</sup> در رساله دفاع از شعر مشت بر دهانش کوفت و «اسپنسر»<sup>۱۱</sup> در کتاب موسوم به «شاعرانگلیسی» شاعری را هم پایه پیغمبری و برتر از همه علوم شمرد<sup>۱۲</sup> خدای هنرانگلستان نیز خاموش نشست زیرا در همان روزها آتش‌فشان طبع «شکسپیر»<sup>۱۳</sup> و شعرای بزرگ خروشیدن گرفت و پس از وی نیز تا امروز ملت انگلیس با شکسپیر و شعرای بزرگ دیگر مانند «شلی»<sup>۱۴</sup> و «لوددبایرون»<sup>۱۵</sup> و «کیپلینگ»<sup>۱۶</sup> همچنان ترد ارادت می‌بازد.

ناگفته نگذارم که منظور من از اشاره باین دو مثال تطبیق کامل اوضاع ادبی انگلیس و فرانسه قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ با اوضاع امروزی ایران نیست بلکه مقصود نشان‌دادن نمونه‌ای از

- 
- |                                      |                                    |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| ۱- Voltaire 1694-1778                | ۲- Rousseau (Jean-Jaues) 1712-1778 |
| ۳- Lamartine (Alphonse de) 1790-1869 | ۴- Hugo (Victor) 1802-1885         |
| ۵- Vigny (Alfred de) 1797-1863       | ۶- Beaudelaire (Charles) 1821-1867 |
| ۷- Rimbaud (Arthur) 1854-1891        | ۸- Valéry (Paul) 1870-1945         |
| ۹- Claudel (Paul) 1868-1955          | ۱۰- Sidney (Philip) 1554-1586      |
| ۱۱- Spencer (Edmond) 1552-1599       |                                    |

۱۲- نظامی فرماید،

پس شما آمد و پیش انبیا

پیش و پس بست صف کبریا

۱۳- Shakespeare (William) 1554-1616

۱۴- Shelley 1792-1822

۱۵- Byron 1788-1824

۱۶- Kipling (Rudyard) 1865-1936

انحرافهای ذوقی و طغیانهای فکری در ادوار تحول و اشاره بسرنوشت رقت‌انگیز مظاهرانحراف  
می‌باشد.

### در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش کرا بسوزدگر بولهب نباشد

آینده ادبیات پس اگر در ایران فقط گاهگاهی سخن از یهودگی شعر و شاعری  
می‌رود دور نیست که فردا درباره یهوده بودن ادبیات و همه هنرهای  
زیبا نیز ذممه‌هایی بگوش برسد زیرا دامنه این بحث که تازه آغاز شده است دراز است. ولیکن  
شکی نیست که تا جهان برجا و تا هنگامه هستی پیاست آدمیزاد برای بیان دردها و آرزوها و  
امیدها و نادی‌ها و غمهای خود با هنر و ادب سروکار خواهد داشت و این چنگک دلاویز و  
تسلیم‌بخش را هرگز از کف نخواهد هشت.

البته ممکن است که بادیگرگون شدن اوضاع زندگی آرزوهای دیرین برآورده و دردهای  
کهن فراموش شوند ولی بی‌درنگ رنجها و خوشی‌های دیگری جای آنها را خواهد گرفت و  
اگر دست حوادث و مسائل امروزی بیان لذت و آلم را از ما بگیرد و مسائل دیگری را جانشین آنها  
خواهد کرد.

کسانی که خیال می‌کنند با پیشرفت علوم طبیعی و ریاضی، ادبیات و هنرهای زیبا از  
گیتی رخت بر خواهند بست بخطا می‌روند. زیرا حکمتی که در نهاد آدمیزاد خودپرست مهرپر  
و مادری را وسیله بقاء نسل انسانی کرد آرزوی دور و دراز هنرمندان و شوق رسیدن بکمال و  
جمال را مقامه و محرک پیدایش هر پیشرفتی در علم و صنعت قرار داد و اگر چنین نبود هیچ مخترع  
و کاشفی آرام و آسایش خود را که عقل و اعتدال بر آن حکم میکند برهم نمی‌زد و در آرزوی  
درک تکه‌ای و یا کشف مجهول خور و خواب را بر خود حرام نمی‌ساخت. در اینجا است که عقل و  
عشق و علم و هنر بهم می‌رسند و روابط محکم بین خیال و عمل و خواهی و کوشش پدیدار  
می‌گردد و هنرمند و عالم در کار یکدیگر بدیده احترام و آشنائی و یگانگی می‌نگرند.

آشکارا باید گفت که امروز غالب ایرانیانیکه پی بیاطن تمدن و  
زهر و پادزهر فرهنگ اروپائی نبرده‌اند در این اشتباهند که اروپائیان طومار معنویات  
و تفکرات و تخیلات را یکباره درهم پیچیده و صرفاً در دریای مادیات و زندگانی بهیمی غوطه  
می‌خورند. از اینرو گروهی بیم آن دارند که ملت ایران با توجه بادیات دنیای معاصر از اوج  
روحانیت بحضیض حیات پست حیوانی بگراید، غافل از اینکه برفرض محقق بودن چنین وضعی  
در اروپا بزرگترین عاملی که امروز در مغرب‌زمین برفع معنویات با مادیات در چنگ است همان  
ادبیات میباشد و ایران که امروز ناگزیر ظواهر تمدن اروپا را فرا می‌گیرد اگر از توجه  
به فرهنگ اروپائی سر باززند بسرنوشت کسی دچار خواهد شد که جام زهر را بی‌تأمل بسر

## کشیده و از خوردن پادزهر خودداری کند.

البته در این تمثیل جای مناقشه نیست و بیشک هرگونه عقیده زهرپاشی که در شاهراه مدنیت جدید دست و پای ما را دچار تشنج کند بمراتب کشنده تر و جانگزا تر از زهریست که داروگر تازه کار علم و صنعت در شربت آسایش اروپائیان فروچکانده است.

هزار نکته باریکتر  
زمو اینجاست  
را با ابتکار بیامیزد تا درضمن هم‌رنگی با جمعیت المل شخصیت فکری و ادبی و خصوصیات قومی خود را از دست ندهد.

در اینجا دشوارترین بحثها بمیان می‌آید و از مختصر لغزش افراط و یا تعصب بیجا زیانهای بی‌شمار می‌زاید. چنانکه درپیش گفته شد بزرگترین خطری که امروز ارکان فکروذوق ایرانیان رامیلرزاند همان داوری‌های سطحی درخسوس ادبیات ایران و اروپا و عقاید ناسنجیده‌ایست که پیرامون آن دو و یا بعنوان دفاع و انتقاد از آنها برزبانها می‌گذرد.

غالباً کسانی که آثار ادبی زبان فارسی و زبانهای خارجی رامیسنجند لزوم توجه بکینیات زمانی و مکانی را فراموش میکنند مثلاً هنگامیکه از خواندن آثار گویندگان و نویسندگان نامی قرن نوزدهم و بیستم اروپا لذت می‌برند در صدد مقایسه آنها با گویندگان و نویسندگان بزرگ ایرانی که لااقل شش هفت قرن پیش از این میزیسته‌اند برمی‌آیند و چون احساسات و عواطف حاکی از روحیات قرون جدیده را در آثار خارجی بیشتر و در آثار قدماء خودمان کمتر می‌بینند لب بنکوهش قریحه ادبی ملت ایران می‌گشایند زیرا از دودکی قرن چهارم هجری توقع دارند که مانند «پول‌درلن»<sup>۱</sup> قرن نوزدهم میلادی مغالزه کند و از بیهقی چشم دارند که مانند «میشله»<sup>۲</sup> تاریخ بنویسد - می‌خواهند محمد عوفی در نوشتن شرح حال شاعران از حیث تحقیق و تتبع و تحلیل و تجزیه و انتقاد روش «سنت بوو»<sup>۳</sup> و «بلینسکی»<sup>۴</sup> و «برونتیه»<sup>۵</sup> و «لانسن»<sup>۶</sup> را بکار بندد و «عبیدزاکان» در انتقادهای اجتماعی با «آنا تول فرانس»<sup>۷</sup> و «برنادشوا»<sup>۸</sup> برابری کند. همه این توقعات نابجا ناشی از این است که مقتضیات گوناگون ادوار مختلف ادبی و رابطه مقدمه و نتیجه را در ادبیات فراموش میکنند و بعبارت دیگر در همه حال و در همه جا از همه کس همه چیز می‌خواهند.

۱-- Veriaine (Paul) 1844-1896

۲-- Sainte-Beuve 1804-1869

۵-- Bruntiere

۷-- Anatolle France

۲-- Michelet (Jules) 1798-1874

۴-- Blinesky

۶-- Lanson

۸-- Bernard Shaw

البته برای مقایسه صحیح کافی نیست که کسی آثار ادبی ملتی را در زمان معینی با آثار ادبی ملت دیگر در همان زمان بسنجد، زیرا اصل عمده در چنین سنجشی برابری بود و یا نبودن و یا مربوط بودن اوضاع و احوال و طرز زندگانی و طرز فکر دو قوم با یکدیگر است و دولت ممکن است از این جهات در زمان واحد فرسنگها از هم دور باشند.

بسیاری از اعتراضاتی که امروز بادیات ایران میشود از این غفلت‌ها و اهمالها آب میخورد و البته غالباً عدم معرفت کافی بحقیقت ادبیات ایران و بیگانگی و فرموده مولوی «آفت ناشناخت» هم مزید بر علت میگردد.

مثلاً عیب‌جویانی که مدیحه‌سرایی را مخصوص شاعران ایران دانسته و ادبیات ایران را از این جهت مورد ملامت قرار میدهند فراموش میکنند که نه تنها در میان اغلب ملل قدیم و بلکه در اروپای آزادمنش

نیز تا زمانی که دربارهای پادشاهان و امرا تنها پناهگاه علم و هنر بود شاعران و نویسندگان برای تأمین آسایش و یا بمنظور دفع شر از مدیحه‌پردازی خودداری نمیکردند.

نه تنها لاکسمبورگ و «اسپنسر» و «کودنی» و «داسین» درباره پادشاهان نام‌آوری مانند المیزابت و لوئی چهاردهم مدیحه‌ها می‌پرداختند بلکه باصرف نظر از مثالهای معدود نادر چه در فرانسه و چه در آلمان و روسیه و انگلستان و ایتالیا هر نویسنده و متفکر و شاعر و فیلسوفی با مدح و یا خوش آمدگویی و یا اهداء و تقدیم آثار خود راه تقریبی بدربار پادشاه و یا مجلس شاهزاده و بزرگی میجست و حتی اگر میخواست خود را از حمایت دربار مستغنی سازد دست توسل بدامان پادشاه و یا روحانیان بانفوذ میزد.

گذشته از این نه در مشرق و نه در مغرب زمین مدح و تملق تنها عادت شاعران و نویسندگان نبود. هنگامی که مرد توانائی روز را شب میگفت همه مردم و همه درباریان در نشان دادن ماه و یروین بر یکدیگر پیش می‌گرفتند ولی گفته‌های آنان برخلاف نوشته‌های گویندگان و نویسندگان بر صحافت کارنامه روزگار ثبت نمیشد و مدح و ستودن بر جای نمی‌ماند. تاریخ ادبیات ملل گواه است که فقط از آن روزیکه تشویق و عنایت جامعه نسبت به ارباب فضل و هنر جانشین حمایت ارباب قدرت شد مدح سلاطین و بزرگان منسوخ گردید و شاعران و نویسندگان که در هر حال نیازمند به مشوق و مدافعند روی سخن را از ارباب دولت بافرااد ملت متوجه ساختند.

آیا شکایت روزگار  
مخصوص هنرمندان  
ایران است

نمونه دیگری از اعتراضات اینست که میگویند شاعران ایران شکوه و ناله را شعار خود ساخته با نکوهش روزگار و اشاره به بیوفائی و ناپایداری آن، مردم را بسستی و تبلی و بدبینی و هوسرانی و بساده‌گساری کشانده‌اند. این معترضین شاید چنان پنداشته‌اند که گویند، همان و نویسندگان



اروپا دنیا را بهشت موعود و اهل دنیا را فرشتگان بی‌عیب و نقص خوانده زندگی را جاودانی و حیات انسانی را فارغ از دغدغه نگرانی و پریشانی و پشیمانی شمرده‌اند. چنین تصویری و چنان ادعائی پایه‌ای جز عدم معرفت بروحیات و افکار و عواطف بشری اعم از آسیائی و اروپائی نتواند داشت.

آدمیزاد از روز نخست فراخور تصورات و نیازمندیهای خود کمال مطلوبی فرس کرد و چون خود را همواره از آن دور دید بتناسب ساختمان بدنی و روحی خود احساساتی حاکی از امیدواری یا نومیدی، صبر و یا بی‌تابی، خوشبینی و یا بدبینی ظاهر ساخت و غالباً نفرینها و نکوهشها بیش از ستایشها و آفرینها فرزندان آدم را بنقائص موجود و لزوم رفع آنها متوجه کرد. البته در چنین جهانی ارباب ذوق و هنر که حساسترین و باریک‌بین‌ترین افراد خانواده بشری هستند عیب‌ها و زشتی‌ها و زبونیها را مانند زیبایی‌ها و هنرها و لطافت‌ها زودتر و بهتر از دیگران درمی‌یابند و بگردار آئینه روشن نقش خوب و بد را در برابر بینندگان می‌نهند. چه بسا ناله‌های جانگداز و حتی فریادهای یأس و بی‌زاری نویسندگان و شاعران مردان کار را بچاره‌جویی برانگیخته و بدین‌طریق معنی «در نومیدی بسی امید است» آشکار گردیده است.

صاحب‌نظران دانند که در ادبیات دنیا از قدیم‌ترین آثار تا  
بهر کجاکه روی  
آسمان همین رنگ است  
جدیدترین آنها حزن و ملالی نهفته است که حاکی از شوق‌نهایی  
وصول بکمال و مبنی بر مصلحت اجتماعی و فلسفی و ادبی  
خاصی میباشد. همچنانکه داروگر دانا تلخ و شیرین و زهر و تریاق را بهم می‌آمیزد و شربتی  
علاج‌بخش می‌سازد دست طبیعت نیز برای گرداندن دستگاه عظیم اجتماع از دو نیروی منفی و  
مثبت که یکی بزاری و ناخرسندی و مشکل‌پسندی هنرمندان آرزوپرست و دیگری خوشبینی و  
امیدواری و نشاط مردان عمل باشد بحد مساوی استفاده میکند.

در میان اقوام جهان عزم و اراده و کوشش ملل انگلیس و روس و آلمان سرمشق و  
ضرب‌المثل است. با اینهمه شاید در ادبیات هیچ ملتی باندازه ادبیات این ملل افکار حزن‌آمیز  
پیدا نشود. مگر در آثار شکسپیر و «گوته»<sup>۱</sup> جانگدازترین فریادهای روح انسانی بگوش  
نمیرسد؟ مگر انگلستان و آلمان مهد پیدایش ادبیات «رومانتیک» با آنهمه سرمایه دردواندوه و  
وصف ویرانه‌ها و گورستانها و ناکامیها و نومیدیهاییست؟ مگر نعره‌های وحشت‌زا و نفرین‌های  
زهر بار «هاملت»<sup>۲</sup> شکسپیر مانع از این شد که انگلستان معاصر شکسپیر در نبرد دربائی «آدم‌آدا»<sup>۳</sup>  
پیروزمند شود و سیطره خود را بر جهان بگستراند یا مگر وصف ناکامی «ودتر» و حیرت‌وعصیان

۱- Goethe (Wolfgang) 1749-1832

۲- Hamlet

۳- Armada



روحانی «ماوستا» گوته سد راه تشکیل وحدت ملی آلمان گردید؟

حسن رحم و شفقت بیمانندی که مایه افتخار و امتیاز ادبیات روسیه است بیش از هر چیز مرهون ناله های اندوهباری است که نویسندگان و گویندگان روس هنگام توصیف بدبختیها و تیره رویهای بیچارگان از دل دردمند بر آورده اند. شاعر نامدار روسی «پوشکین» با آنکه خوش بینی را شعار خود ساخته بود می گفت «سرودهای بزرگ و دختران نوحاسته ما آمیخته با اندوه است اما شنیدن این نغمات حزن انگیز برای ما لذتی بی پایان دارد...»

در آن روزگار نیز که سپاهیان فرانسه زیر فرمان «ناپلئون اول» از پیرنه تا مسکو و از وادی نیل تا بلژیک و هلند میناختند «شاتوبریان» در داستان «رنه» می نوشت: «در هر کشوری ترانه های طبیعی انسان غم انگیز است - قلب ما بسان سازی ناقص و مانند چنگیست که چند تار آن گسیخته است و چون بخواهیم از این چنگ نغمه شادی بر آوریم باید زخمه بر تارهای مخصوص غم و اندوه بزنیم.»

«شاتوبریان» چنان میگفت و پیش از او «گودفی» و «داسین» و سایر پشوایان سبک کلاسیک نیز با آنکه رعایت و قار و اعتدال در بیان احساسات را خمیر مایه صنعت میدانستند غالباً داستانهای تراکه حاکی از سرگذشت غم انگیز پهلوانان عشق و وظیفه بود موضوع نمایشنامه های خود قرار میدادند و با ایجاد حزن و رقت در قلوب تماشاگران بتهدیب و تزکیه نفوس میکوشیدند. «مولیر» هم که جهانی را می خنداند با تازیانه هائی که در نمایشنامه های فکاهی بر سر و روی خود خواهی و آز و دروغ و رشک و دو روئی میزد زهر خندها در گفتار خود نهفته داشت.

مگر در ادبیات عهد جاهلیت عرب که وصف مردانگی و دلاوری پهلوانان موی بر تن شنوندگان راست میکرد رثاء و ندبه و زاری بر ربع و اطلال و دمن تاب و توان از دلها نمی برد؟ پس شاعران و نویسندگان ایران که با داشتن طبع حساس و قلب از برگ گل نازکتر شاهد آنهمه مصائب تاریخی و آلام اجتماعی بودند چگونه میتوانستند از بیان دردها و غم ها خاموش باشند و دم در کشند؟ با این همه کسانی که در آثار سعدی و حافظ جز فریاد و فغان و نویدی نمی بینند چرا آنهمه پندهای راجع به کوشش و پایداری و گذشت و وفاداری را فراموش میکنند؟

مثال را انصاف بدهید آیا در بحبوحه خونریزی مغول و ماتمزدگی و مایوسی ملت ایران کدام وحی آسمانی تسلی بخشی بهتر از این چند بیت حافظ میتوانست در دلهای افسرده آتش امید بر افروزد:

۱- Faust

۲- Chateaubriand 1768-1847

۲- Pouchkine (Alexandre 1799z1837

۴- René

یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم مخور  
هان مشو نو مید چون واقف نه‌ای زاسرار غیب  
در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم  
گرچه منزل بس خطرناکست و مقصدنا پدید  
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور  
بساشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور  
سر زنها گر کند خوار مغیلان غم مخور  
هیچ راهی نیست کور نیست پایان غم مخور

در مقام مقایسه، ایرادهای دیگری نیز بر ادبیات ایران می‌گیرند مثلاً میگویند در آثار ادبی فارسی تنوع از حیث شکل و معنی بسیار کم است و تقلید بر تصرف و اغراق بر تناسب و تکلف و تصنع بر ساده گوئی و عشق مجازی و ساختگی بر عشق طبیعی و حقیقی و زیور و پیرایه بر زیبایی و لطف واقعی غلبه دارد.

همچنین گفته میشود که شاعران و نویسندگان ایران بوصف مناظر طبیعی و دقایق مربوط بعواطف انسانی از لحاظ روانشناسی آنچنانکه باید توجه نکرده‌اند و از اهمیت تمثیل و تجسم وقایع و فن نمایش غافل بوده‌اند. گروهی نیز از مشرب عرفانی غالب ارباب ذوق ایرانی سخت بر آشفته‌اند.

شماره کسانی هم که بگمان خود ادبیات فارسی را از حیث ضعف جنبه اجتماعی و ندرت اشارات راجع بهمین پرستی و مناعت و غرور ملی تهی دست می‌یابند و نکوهش میکنند کم نیست. اغلب ایرادات ناشی از عدم اطلاع و معرفت کافی بتاریخ و حقیقت ادبیات و کاملاً غیر وارد است. بعضی از آنها که از مقایسه سطحی و نا درست بین ادبیات ایران و خارجه حاصل شده است پس از تأمل شایان و آشنائی با سابقه سیر و تحول ادبیات خارجی از میان می‌رود زیرا همان کیفیاتی که خاصه و با عیب منحصر ادبیات ایران شمرده میشود در ادبیات کشورهای بیگانه نیز مشهود میگردد. پس از تجزیه و محاکمه صحیح مطالبی باقی میماند که سحت آنها را منکر نمی‌توان شد ولی اگر در چگونگی و دلائل وجود آنها نیز دقت شود معلوم میگردد که اگر در ادبیات گذشته ما نواقصی از حیث دور افتادن از کمال ممکن و تکامل نسبی موجود است مسؤول آن تاریخ ایران است نه ادبیات ایران.

مثلاً انکار نمیتوان کرد که فن نمایش بمنظور تقلید حوادث واقعی و یا خلق و تصور وقایع در عالم خیال و تصویر آنها در خارج جز در مراحل ابتدائی و کاملاً عامیانه در ایران رواجی نداشته است لیکن پس از درك موجبات ترقی این فن در اروپای پیش از قرون وسطی و بعد از آن و با توجه بموانع پیشرفت آن در ایران خاصه بعد از اسلام بخوبی ثابت میشود که در اینگونه مباحث هم ادبیات گذشته ایرانرا باآسانی مقصر نمیتوان شناخت.

اعتراضاتی که بعضی از آنها را شمردم باید هر يك در جای خود مورد بحث و مطالعه کامل

قرار گیرد و پس از تحقیق کافی جساب آنها داده شود و اگر من بیم آنرا نداشتم شما در این محضر شریف همه آن اعتراضات را کنار گذاشته و اطناب مرا مورد اعتراض قرار دهید عقاید و دلایلی را که در باره هر کدام از آنها دارم بیان می‌کردم و اگر در آینده مجال باشد قیام باین واجب را از وظائف خود خواهم دانست زیرا معتقدم که یکی از جهات سرشکستگی ادبیات کنونی ایران و بزرگترین علت حس تحقیر و انکاری که در بعضی از کوتاه نظران نسبت بمواهب ادبی قوم ایرانی پدید آمده است این گونه ایرادات کورکورانه است.

ناگفته نماند کسانی هم که بی‌محابا در طریق انکار قدم می‌زنند و باسانی اظهار عقیده میکنند آنهائی هستند که ادبیات ایران را بخوبی نمی‌شناسند و در باره ادبیات اروپا نیز جز نمونه‌های شکسته بسته و یادگارهای جسته‌گریخته‌ای از معاشرتهای زمان توقف در فرنگ و تماشاخانه‌های مخصوص بیگانگان در پس کوچه‌های پایتخت‌های مغرب زمین چیزی بدست ندارند و یا کسانی می‌باشند که بعضی از ترجمه‌های نارسا و پریشان و یادداشتهای تفنن آمیز بی‌نظم و ترتیب را اساس دعاوی سست خود قرار داده‌اند.

پس اگر معرفت اولین شرط احراز حقیقت است ملت ایران هر چه زودتر باید درصدد شناختن خود و دیگران برآید و تا این مهم انجام نگیرد ادبیات ما مانند سایر امور بازیچه عقاید افراطی و تفریطی از قبیل حقیر شمردن خود یا دیگران و غلو در حق یکی از این دو خواهد بود. بدیهی است که اگر در جاده معرفت با چشم باز و فکر بیدار قدم زنیم خودشناسی و بیگانگی‌شناسی هر دو مؤید یکدیگر خواهند شد و با شناختن خود بوسیله دقت در احوال دیگران و با شناختن دیگران در ضمن رجوع باحوال خود بحقیقت مطلق انسانی نیز که ادبیات همه ملل پرتسوی از آنست بی‌خبریم بود.

(مانده دارد)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
میعاد  
پرتال جامع علوم انسانی

آن دو روبه چون بهم همبر شدند	پس به‌عشرت جفت یکدیگر شدند
خسروی در دشت شد با یوزوباز	آن دو روبه رازهم افکند بساز
ماده می‌رسد ز نرکی کامجو	ما کجا باهم رسیم آخر بگو؟
گفت ما را گر بود از کام بهر	در دکان پوس‌سین دوزان شهر

«فریدالدین عطار نیشابوری»